

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفة المهدى جلسه سوم

بحثی که در مورد وجود نازنین حضرت و این ایام، ایام غیبت، داشتیم، داریم برخی قواعد را تولید می‌کنیم. این قواعد مثل یک پرچم باید جلوی چشم ما باشد. یکی از آن قواعد این بود که غیبت تنبیه نیست، عذاب نیست، غیبت یک حقیقت کمالیه و استکمالیه است که در مورد همه انبیا هم اتفاق افتاده است. برای بالا بردن سطح استعداد، چیزی به نام غیبت انجام می‌شود. یادمان هست که این بحث را مفصل کردیم، حداقل کد و هشتک آن را گذاشتیم مبنی بر این که آن چه از آیات و روایات مربوط به قیامت است، و آن چه مربوط به رجعت است و آن چه مربوط به ظهور است، همه گونه‌هایی از یک حقیقت است؛ و آن ظهور توحید است. قرار است توحید ظاهر شود. و این ظهور توحید، استعداد لازم دارد. این استعداد با غیبت حاصل می‌شود. اگر قرار بود غیبت استعدادگش باشد، اصلاً غیبت اتفاق نمی‌افتاد. غیبت حادثه‌ای است که جمع انسانی را به سمت این می‌برد که روابطش بر پایه روابط توحیدی شکل بگیرد. روابطش واقعی شکل بگیرد. براساس بدن امام شکل نگیرد. براساس واقعیات شکل بگیرد. کما این که در خود قیامت این طور است که وقتی قیامت است، روابط به صورت واقعی است. کسی بالاتر است که بالاتر است. کسی ذریه است که از لحاظ معنوی ذریه است. آن جا ذراری و ازواج بودن براساس نظام صلبی نیست. این نیست که اگر کسی از صلب کسی باشد، از ذراری او باشد. آن جا کسی ذریه است که واقعا روحش ذریه است. هر چه که راجع به قیامت بگویید، باید بکشید بیاورید به ایام ظهور و بکشید بیاورید به انتهای زمان غیبت. این یک اصل است، که خیلی هم ثمرات دارد. همین که شما می‌گویید ظهور را کجا بحث کرده‌اند؟ در آیات قیامت بحث کرده‌اند. و این پدیده با حوادث سنگین اتفاق می‌افتد، مثل خود قیامت. قیامت را دیده‌اید که با حوادث بسیار سنگین توصیف شده است. این، آن چیزی بود که در این جلسات عرض کردیم.

اتفاق غیبت، اتفاقی است که باید می‌افتاد. و اساسا اگر نیفتد استعداد حاصل نمی‌شود، مگر این که برای شخص. برخی اشخاص هستند خودشان در حالت قیامتی هستند. اینها قیامت خودشان به پا

شده و قیامت را رد کرده‌اند. این‌ها شخصی است، جمعی نیست. برای همین است که این‌ها نه در صعقه قیامت مشارک هستند، نه در حساب و کتاب قیامت شرکت می‌کنند و نه در جزع و فزع قیامت هستند. برای همین قرآن می‌گوید ففزع من فی السموات و من الارض الا من شاء الله. یک عده من شاء الله هستند که این‌ها فزع قیامت ندارند. این‌ها اصلا لایسمعون حسیسها هستند. این‌ها اصلا صدای آرام جهنم را هم نمی‌شنوند. چون خودشان به حساب یوم حسابشان رسیده‌اند. این‌ها در صعقه قیامت هم نیستند؛ فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله. یک عده هستند که این‌ها نه صعقه می‌زنند، نه فزع دارند، نه... این افراد در حالت مرگشان هم به دلیل این‌که کاملاً قیامتی زندگی کرده‌اند، اساساً مردن برای این‌ها بر اساس مُنسیه و مُسخیه انجام می‌شود. بر اساس شَمُّ الریاحین انجام می‌شود. یعنی یک بویی می‌کشند و می‌روند؛ می‌میرند. به راحتی، بدون نفی تعلقات. چرا؟ چون اصلاً تعلقی نیست که بخواهد نفی شود. کسی که پر از تعلق است، این باید تازه شروع کند به نفی تعلقات. این حادثه، حادثه سنگین و کوبنده‌ای است. این نکته مهم در این بحث است. لذا غیبت برای یک جمع باید انجام می‌شد. ممکن است برای فرد احتیاجی به بحث غیبت نباشد. کما این‌که مثل سلمان و ابوذر هستند، در کنار حضرت. ولی برای آن‌که جمع به آن استعداد برسد، چیزی است که نیازمند عنصر غیبت است. و اساساً این چیز بدی نیست. طول کشیدن آن ممکن است عذاب باشد، و یک کیفر باشد، اما خودش عذاب نیست. خودش دارد ظرفیت‌های جامعه را بالا می‌برد تا مثل قیامت شود، که روابط بر پایه بدن نیست. بلکه بر پایه واقعیت‌هاست.

یک نکته دیگر را که این‌جا ما باید به صورت قاعده‌ای به آن نگاه کنیم، در ضمن یک روایت عرض می‌کنم. اول روایت را می‌گوییم، تا فضا روشن شود. بعد آیات مربوط به آن را می‌گوییم.

در روایت از حضرت عبدالعظیم حسنی است، جناب عبدالعظیم با تمام جلالتی که دارند، ایشان می‌فرماید: دخلتُ علی سیدی محمد بن علی (علیه السلام)، بر امام جواد وارد شدم، و أنا أريدُ أن أسئله عن القائم (من یک بار برای رعایت ادب نسبت به حضرت، برمی‌خیزم و صلوات می‌فرستم، در موارد دیگر که تکرار شد دیگر این کار را نمی‌کنم). آن عنوان قیام کننده که بر بسیاری از شیعیان پوشیده بوده که آن کیست؟ می‌فرماید أ هو المهدی او غیره؟ می‌گوید آیا مهدی است؟

چون در روایات گاهی مهدی بوده، گاهی قائم، بعضی بر هم تطبیق نمی‌داده‌اند، که این‌ها یک بحث است یا دو نفرند؟ یک مهدی داریم و یک قائم. دقت کنید که این بحث در حد عبدالعظیم حسنی این بحث مطرح است. در حد یک فقیه، که باید این را سوال کند که آیا این دو یک نفر هستند. چون این مطلب سری از اسرار الهی بوده، کما این که پدیده غیبت و هم‌چنین قیامت برای ما یک علامت سوال است، که اگر قرار است اتفاقی بعداً بیفتد، چرا مدام الان می‌گویند؟ وقتی ما در معرض آن نیستیم، چرا الان می‌گویند؟ این شناخت به خاطر عدم شناخت نسبت به بحث قیامت است. من آمدم این را سوال کنم، فابتدائی حضرت خودشان شروع کردند که من دیگر اصلاً سوال نکردم. ما در برخی علما آن قدر از این دست موارد دیده‌ایم که در امام خیلی چیز عجیبی نیست. در حد یک عالم درجه یک هم گاهی از این چیزها دیده‌ایم. دو سه سال پیش، فردی رفته بود نزد آقای بهجت برای استخاره، آقای بهجت گفته بودند نه این کار را نکن. دو سه سال بعد دوباره سر همان مسئله نزد ایشان استخاره می‌کنند. می‌گویند دو سه سال پیش که استخاره کردی! این‌ها چیزهای عجیبی نیستند. فقال یا اباالقاسم (کنیه حضرت عبدالعظیم) إن القائم منّا هو المهدي این‌ها یکی هستند، الذی یجب أن یُنْتَظَر فی غیبتہ کسی که واجب است انسان در غیبتش منتظر باشد. این انتظار الفرَج را باید دقیقاً توضیح دهیم یعنی چه. و یُطَاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی، این سومین از فرزندان من است، و الذی بعث محمداً بالنبوة و خصنا بالامامة إنه لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد (راجع به این یک قسمت، یک نکته مهم عرض می‌کنم خدمتتان)، اگر دنیا یک روز باقی مانده باشد، لَطَوَّلَ اللهُ ذلک الیوم، خدا آن روز را کش می‌دهد. در این بحث که روز کش می‌آید یک نکته مهم وجود دارد. حتی یخرُج، تا این که ایشان خارج می‌شوند. فیملأ الارضَ قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً، که این هم از آن بحث‌های بسیار مهم است که باید توضیح دهیم. و إن الله تبارک و تعالی یصلح امره فی لیلۃ، امر حضرت در یک شب اصلاح می‌شود، این همان نکته‌ای است که عرض خواهیم کرد. کما أصلح امر کلیمه موسی، کما این که امر حضرت موسی هم این‌گونه بود که لیقتبس لأهله نارا فرجع و هو رسولٌ نبی، رفت و برگشت یک رسول و نبی شده بود. ثم قال (علیه السلام) أفضل اعمال شیعتنا انتظار الفرَج. فرمودند که افضل اعمال انتظار فرج است. این‌ها را باید یکی یکی کدهایشان را باز کنیم تا بفهمیم چه دارند می‌گویند.

من یک نکته عرض کنم. این را در قالب آیه بیاورید تا من یک قاعده قرآنی را در ابتدا خدمت شما عرض کنم. سوره مبارکه بقره، آیات مربوط به روزه، آیه ۱۸۴

اول دمو نکته‌ای که می‌خواهم بگویم را عنوان کنم، تا بعد برویم داخل خود بحث.

حوادث و زمان‌ها گنجایش یک سری حادثه ندارند. یعنی این‌گونه نیست که بگوییم زمان گنجایش فلان مقدار حادثه را دارد. این برای ما یک مقدار نگاه عرفی دارد. چون معمولا این مقدار حادثه باید در این مقدار زمان انجام شود. چون این‌طور است، تصور ما این است که زمان یک چیزی است که مثلا گنجایش پنج حادثه را دارد. مثلا در یک روز انسان پنج حادثه می‌تواند برایش اتفاق بیفتد. اگر بگویند انسان در یک روز پنج هزار حادثه تجربه می‌کند، می‌گوید نه. اگر چنین چیزی را برای انسان تعریف کنند و از او بپرسند به نظرت چقدر زمان طول کشید؟ می‌گوید مثلا باید پنج سال این داستان طول کشیده باشد. در صورتی که این‌طور نیست. استعدادی که افراد در زمان‌ها دارند، برابر آن مقدار استعداد، حادثه تولید می‌شود. این هم برای شخص است، هم برای جمع. یعنی چه؟ خوب دقت کنید.

اول برای شخص. شما در یک زمان کوتاه می‌توانید حوادث و علم زیادی دریافت کنید؟ بله. چرا؟ به دلیل این‌که چقدر استعداد شما دارید ایجاد می‌کنید؟ آن مقدار استعدادی که ایجاد می‌شود تحمل و ظرفیت یک عالم حادثه ممکن است در خود داشته باشید. مثلا شما وقتی می‌خواهید، ممکن است یک خواب ببینید که به لحاظ این دنیایی ده دقیقه است، یا پنج دقیقه یا حتی یک دقیقه، ولی آن خواب مجموعه‌ای از حوادثی است که مثلا شما آن را تعریف کنید پنج ساعت طول بکشد. احادیث معراج این‌گونه است. شما وقتی داستان پیغمبر در معراج را کنار هم می‌گذارید، حداقل پنج سال مکالمه است. منتها معراج اتفاقی بوده که به سرعت انجام شده. می‌گویند پرده منزل حضرت هنوز داشته تکان می‌خورده که حضرت از معراج برگشته. این مربوط به ظرفیت و وسع زمان برای حوادث است. این یک.

دو؛ به اندازه استعداد شما خدا برای شما حوادث ایجاد می‌کند، نه به اندازه طاقت شما. به اندازه وسع شما. وسع شما و جمع شما. یعنی هر مقدار بکشید خدا پر حادثه با شما برخورد می‌کند.

هرچقدر جمع می‌کشد. هرچقدر آن جمع ایمانی می‌کشد، پرحادثه برخورد می‌کند. می‌خواهد به یک اوج برساند، مدام پرحادثه‌ایم. وزنه گذاری‌های زیاد می‌کند. حالا این‌ها را در کنار هم می‌گذاریم، شما جواب دهید. خدا طبق وسع روی شما وزنه گذاری می‌کند؛ این یک. دو؛ همین‌طور وزنه گذاری‌ها زیاد می‌شود. تصور کنید یک مربی دارد وزنه گذاری می‌کند در باشگاه. قاعده کار این است که طبق وسع فرد، دارد وزنه گذاری می‌کند. بعد به مرور وزنه‌های بزرگ‌تر می‌گذارد. معنی این دو در کنار هم یعنی چه؟ یعنی استعداد آن فرد برای کشش این وزنه‌ها به مرور بیش‌تر می‌شود. در غیبت همین‌طور که به سمت ظهور حرکت می‌شود، اتفاقی که می‌افتد این است تراکمی از حوادث سنگین مدام ایجاد می‌شود، این یعنی استعداد جامعه دارد مدام بالا می‌رود. و باید روی آن بارگذاری شود. و طبق وسع و استعدادش هم هست.

این قاعده را در آیات نگاهی بکنیم. آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵ سوره بقره، برای هرکسی در حد استعدادش اگر یک حادثه پیش می‌آید، حالا می‌گوییم تکالیف کیفری یا تکالیف... ممکن است استعدادش را دارد اما با استعدادش بد برخورد می‌کند. این مثل این است که کسی استعداد درس خواندن دارد، در کلاس هم هست، همه امکانات هم فراهم است، ولی او با این استعداد بد برخورد می‌کند. این‌جا اندازه استعداد دارند روی جامعه بارگذاری می‌کنند. برویم روی آیه توضیح دهم. بعد از این‌که اصل بحث روزه گفته می‌شود، دارد که ایما معدودات. ایامی هست که باید روزه گرفته شود. فمن کان منکم مریضا او علی سفرٍ فعدۀ من ایامٍ أخر، اگر مریض است معلوم است طاقت ندارد چنین کاری بکند، مریض باشد دارد به خودش لطمه می‌زند، نباید این کار را بکند. سفر هم خودش عنوانی است که نباید در آن روزه گرفت. در حدی که گفته‌اند اگر کسی در سفر روزه بگیرد، بر جنازه‌اش نمی‌شود نماز خواند. یعنی زده زیر میز! گفته‌اند در سفر روزه نگیر. مگر بحث کثیرالسفر و احکام خاص آن. حالا به این قسمت دقت کنید. و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین. خیلی وقت‌ها این‌گونه فرض شده که لایطیقونه بوده. کسانی که طاقتش را ندارند. کسی که مریض است که هیچ، دارد به خودش لطمه می‌زند، نباید روزه بگیرد. کسی که عنوان مسافر دارد هم نه. کسی که یطیقونه دیگر چیست؟ یطیقونه به معنای کسی که طاقت ندارد نیست. بلکه به معنای کسی که طاقت دارد می‌باشد. منتها در محدوده طاقت قرار می‌گیرد، یعنی طاقت باید بگذارد. در حد طاقت

باید بیاید وسط، تا بتواند روزه بگیرد. گفته‌اند این شخص فدیة بدهد. یعنی در محدوده طاقتش هم اگر باشد، چون تکالیف در محدوده طاقت نیست، در محدوده وسعت است. در محدوده وسعت است، نه در محدوده طاقت. البته بیاید یک کاری بکند، فمّن تطوع خیرا فهو خیرا له. اگر کسی به طوع و رغبت خودش را بزند، یعنی به خودش رغبت تلقین کند، این شخص از محدوده طاقت می‌رود در محدوده وسعت. لذا خوب است روزه بگیرد. و آن تصوموا خیر لکم. چیزی که خیر است، روزه است. ولو این که در محدوده طاقتش است. کسی که طاقت دارد، روزه بگیرد. چگونه روزه بگیرد؟ قرار بود این شخص روزه نگیرد. نه، قرار است که او تطوع خیر کند، وقتی این کار را بکند از محدوده طاقتش... دیده‌اید که گاهی اوقات انسان وقتی نسبت به چیزی بی رغبتی می‌کند واقعا طاقتش را هم از دست می‌دهد. یعنی دیگر می‌شود طاقتش. ولی وقتی که دارد از خودش رغبت به خرج می‌دهد، این از محدوده طاقت می‌رود به محدوده وسعت. یعنی آن کار را انجام می‌دهد. لذا دارد که و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین، او که در محدوده طاقتش است، نه او که در محدوده طاقتش نیست، نمی‌خواهد روزه بگیرد. اما اگر روزه بگیرد خیلی خوب است. چه کار کند؟ تطوع کند. از خودش رغبت به خرج دهد. جاهدوا فی الله حق جهاده و حق تقاته و... این‌ها چه می‌شود پس؟ این یعنی که شما بیا پدر خودت را دریاور، تطوع کن. این تطوع می‌آید در محدوده وسعت. یعنی آن وقت دیگر این کار را راحت می‌کشی. وقتی که تطوع کنی. وقتی خودت را به رغبت بزنی. می‌شود جاهدوا فی الله حق جهاده. مگر تمام این شهدا و بزرگان، این کارهای عظیمی که می‌کرده‌اند در محدوده طاقتشان است؟ مثلا حاج قاسم. نه، در محدوده وسعتشان است.

این همان چیزی است که به لحاظ قیامتی هم یک نکته‌ای است که خدا در قرآن می‌فرماید بهشتیان این‌گونه هستند که لهم فیها ما یشاءون، آن چیزی که لهم است ما یشاءون است، خواستشان است. آن که لدینا است، مزید است. یعنی یک چیزی هست که اساسا او نسبت به آن تصور و خواست ندارد. شاء ندارد. منتهای مراتب، خوب دقت کنید معنای این آیه یعنی چه، اگر بخواهند آن نعمت را به او بدهند، وقتی نعمت را نمی‌شناسد که ظرفیت برای گرفتن آن ندارد. به عبارتی افق او بالا می‌آید تا این نعمت بیاید در محدوده شاء او. که بتواند نعمت را بفهمد. و الا یک نعمت را در اختیار فرد بگذارند که اصلا آن را نمی‌فهمد. این که نیست. باید افقش بالا بیاید تا آن

مزید بیاید در محدوده شاء او، آن موقع او بخواهد. باز دوباره یک مزید دیگری هست. برای همین است که نگفته‌اند لهما می‌شاون و لدینا یزید، گفته‌اند مزید. چون همین طور مدام بالا می‌رود. هر بار بالا می‌آید در محدوده یک مزید قرار می‌گیرد، آن را شاء می‌کند، می‌آید در محدوده شاء. بعد دوباره یک مزید است، که شخص مدام با این می‌آید بالا. برای همین در روایات ذیل این آیه گفته‌اند که مدام اضعاف مضاعفه می‌شود. مدام بالا می‌رود و صعود پیدا می‌کند. براساس این شاء و مزید. یعنی آن جا لدینا مزید است. و در روایت است که آن دست امیرالمومنین است. به حضرت امیر می‌گویند که مزید را به این‌ها بده.

این جا هم همین است. کسی که در محدوده طاقت است، کاری را انجام نمی‌دهد. لزومی ندارد انجام دهد. چون که تکالیف در محدوده طاقت نیست، در محدوده وسع است. این باید تطوع خیر کند، به رغبت بیندازد خودش را، تا محدوده طاقتش تبدیل شود به محدوده وسعش. آن موقع باید روزه بگیرد. می‌گوید فمّن تطوع خیراً فهو خیر له، چه چیزی خیر است؟ می‌گوید آن تصوموا خیر لکم. روزه بگیر. اگر در محدوده طاقت است، برو روزه بگیر. منتها تکلیف که نداری، چون محدوده طاقت است. باید بیاید در محدوده وسع. چه کنیم؟ تطوع کن. خیر را تطوع کن. این حرف خیلی مهم است. خیلی قاعده‌ای است. خیلی کلیدی است. شما خیلی وقت‌ها یک چیزی هست، داری حسنش را از دست می‌دهی، چرا که آن تصوموا خیر لکم. حسنش را از دست می‌دهی. ولی چگونه است که هم تکلیف نیست و هم داری حسنش را از دست می‌دهی. مثل مسواک، که می‌گوید لو لا أن أشقّ امتی لامرتهم بالسواک. یعنی در آن موضوع، مطلب کامل است. یک مانع دیگر وجود دارد. مانع، اشق علی امتی است. الان شما حسن روزه گرفتن را از دست می‌دهی. چرا؟ چون تطوع نکرده‌ای که این بیاید در محدوده وسعت، که آن وقت بروی روزه بگیر. باید این کار را می‌کردی. باید خودت را به رغبت می‌زدی. باید برای خودت این را مهم می‌کردی که این چیزی است که نباید از دست برود. بعد می‌بینی نسبت به آن قضیه وسع پیدا می‌کنی. لذا و جاهدوا فی الله حق جهاده هم در محدوده وسع است. برای همین است که در آیه بعدش دارد شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان فمّن شهد منکم الشهر فلیصمه باز مثل آیه بالا، بدون این قسمت. معادل فمّن کان مریض او علی سفر فعدّه من ایام اخر، آمده یرید الله بکم

الیسر و لایرید بکم العسر. یعنی آن چیزی که خدا برای شما اراده می‌کند، یسر است، عسر نیست. اصلا خدا عسر اراده نمی‌کند، یسر اراده می‌کند. برای همین شما در روایات این بحث می‌بینید، در روایات هست، کافی جلد ۱، و ما أمروا الا بدون سعتهم، مردم امر نشده‌اند مگر به پایین‌تر از وسع. و کلُّ شیء امر الناس به فهم یسعون له، هرچه مردم به آن امر می‌شوند، تکلیف می‌شوند، آن‌ها در آن کاری که تکلیف می‌شوند وسعت دارند. نه این که طاقت دارند، کاملاً در حد وسعشان است. و کل شیء لایسعون له، که اصلا وسعتش را ندارند، فهو موضوع عنهم، اصلا از آن‌ها برداشته شده. این قاعده نفی حرج را دقت کنید. این قاعده تکلیف مالا یطاق نیست. نفی حرج یعنی هرچه که سخت است؟ نه. یعنی چیزی که شما می‌توانی انجام دهی، منتها سخت است. نفی حرج این است، نه چیزی که نمی‌توانی انجام دهی. باید آن مقدار دیگری که به حساب شما سخت است، بیاید در محدوده وسع. با چی؟ با فمّن تطوع خیرا فهو خیر له.

شما این آیات پایانی سوره مبارکه بقره را ببینید. لایکلف الله نفسا الا وسعها، تکلیف خدا به اندازه وسع است. این است که عرض می‌کنم در ایام غیبت اتفاقات و تراکم حوادثی که ایجاد می‌شود در محدوده وسع است. اگر در محدوده‌ای بود که موجب اضلال بندگان الهی می‌شد، اصلا غیبت نمی‌شد. این در روایات ما هست. غیبت آن موقعی است که در محدوده وسع است. یعنی اتفاقات غیبت و خود غیبت اگر موجب اضلال شود، حجیت حجت خدا زیر سوال می‌رود. باید در محدوده وسع باشد. پس یک نفر اگر دارد امتحانی می‌شود، دارند سطحش را بالا می‌آورند، که اصلا بالا آوردن سطح شخص و جامعه با ابتلا صورت می‌گیرد. شما حضرت ابراهیم را ببینید. در اوج شیخوخیت این‌گونه است که و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال إنی جاعلک للناس اماما. یعنی باید در معرض ابتلائات قرار بگیرد، تا بیاید بالا. برای همین می‌گویم غیبت یک حقیقت خوب است. باید این ابتلا بیاید، تا سطح او بالا بیاید. تا خودش هم مبعوث شود. یعنی امت باید مبعوث شود. کما این که این حرف دقیق را حضرت آقا سر یکی از این ایام بعثت گفتند. گفتند همان طور که پیامبر مبعوث می‌شود، باید امتش هم مبعوث شوند. اصلا پیر شدن پیغمبر به خاطر همین است، که باید کاری کند تا امتش مبعوث شود. این حوادث به حسب ظاهر جان‌کاه، در محدوده وسع دارد اتفاق می‌افتد یا باید اتفاق بیفتد.

بله، در حالت کیفری، فرق دارد. مثلاً کسی که فرزندش را در یک حادثه از دست داده است. خدا می‌خواهد او را این‌گونه بالا بیاورد. حال این شخص کفر می‌گوید و کارهایی از این دست می‌کند. این استعداد را خراب می‌کند. این‌جا دیگر تکالیف کیفری انجام می‌شود. لذا لایکلف الله نفساً الا وسعها، تکویناً و تشریحاً. خدا به اندازه وسع تکلیف می‌کند، به اندازه یسر و نه عسر. لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت. بعد دارد ربنا لا تواخذنا ان نسينا او اخطانا ربنا و لاتحمل علينا اصراً، خدایا بر ما اصر حمل نکن. اصلاً قاعده نیست که خدا اصر حمل کند. چون که در آیات آمده و یزع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم، آمده اصر را بردارد. قرار نیست اصر حمل کند. پس این اصر یعنی چه؟ چیزی که دارد کیفر می‌شود. یعنی یک جامعه به دست خودش دارد شرایطی را برای خودش به وجود می‌آورد. یا آن‌جا که دارد ربنا و لاتحملنا ما لاطاقتنا لنا به، چیزی که ما طاقت نداریم، نه این‌که خدا تکلیف ما لایطاق می‌کند. ما گفتیم تکلیف یطاق هم نمی‌کند، چه برسد به تکلیف ما لایطاق. بله کسی همین را برای خودش یک تخریب استعداد کند، آن موقع مجبور است در حرجی بیفتد که برای آن حرج عبور کردن، دچار اصر می‌شود. یعنی عبور از خطاهای انسان، برای او حرج درست می‌کند. مثل این چیزی که داریم راجع به قوم بنی اسرائیل که گفتند فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم، بزنید همدیگر را بکشید برای توبه. آن گناه وقتی انسان را بخواهد از چیز خارج کند، توبه‌اش به درافتادن در یک سری حرج است، در یک سری اصر است. این‌که نبی چرا در حرج نمی‌رود، علامه یک بحث بسیار مهم دارند ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له. نبی هیچ موقع در حرج نمی‌رود. اصلاً به لحاظ تکوینی نمی‌رود. ما ممکن است به خاطر خطاهای خودمان در حرج برویم.

قرار شد هرچه در قیامت باشد، ما آن را در این طرف هم ببینیم. سرعت حوادث در قیامت چطور این قدر زیاد است. موطن‌ها و موقف‌های مختلف، حشر و حساب و کتاب و مدام حوادث مختلف. در ظهور هم همین است، در پیش از ظهور هم همین است. سرعت حوادث بالا می‌رود. یک مثالش همین مسئله انقلاب‌هاست. انقلاب‌ها همه این طور است. بعداً شواهد آن را در قرآن می‌گوییم. خودتان هم مقداری با این کدها قرآن بخوانید. انقلاب سال ۴۲ شروع شد. تا سال ۵۶ دارد نرم جلو می‌رود. از ۵۶ تا ۵۷ حوادثش به سرعت بالا می‌رود. این‌که زمان طول می‌کشد، معنی‌اش این است. نه این‌که روز طول می‌کشد. این به حساب مَمَّا تَعَدُّونَ است، به تعبیر قرآن که یکی دو آیه از آن را

می‌بینیم. یعنی مثلا به شما بگویند از ۴۲ تا ۵۶ این مقدار حادثه اتفاق افتاده، حال این مقدار حادثه (از ۵۶ تا ۵۷ رخ داده) چقدر طول می‌کشد؟ شما می‌گویید علی القاعده باید ۸۰ سال باشد. در صورتی که نه. به دلیل این که استعداد و ظرفیت دارد بالا می‌رود، مدام حادثه در آن ایجاد می‌شود. لذا مومنین پرهیز از حوادث که نمی‌کنند هیچ، قرآن می‌گوید اتفاقا حادثه که زیاد می‌شود، مومن می‌گوید هذا ما وعدنا الله ورسوله. معلوم است استعداد جمعی دارد بالا می‌رود، دارد مدام در آن تولید حوادث می‌شود. مدام دشمنی ایجاد می‌شود. مدام حادثه. برای چه؟ برای این که مثل مرگ که می‌خواهند بکنند، بدنش را تخریب می‌کنند تا روحش آزاد شود، روابطش درست شود، استعداد مرگ پیدا کند، تا بمیرد و... این هم تند و تند از این به بعد حادثه است. لذا اگر سرعت حوادث رفت بالا، این یعنی که در محدوده وسع است، یعنی شما با جامعه‌ای برخورد داری که این جامعه خیلی دارد رشد می‌کند، ماشاءالله. ببینید چقدر برعکس شد! به صورتی که ما فکر می‌کردیم که یک طوری شود خیلی گل و بلبل شود و همه طاق نصرت‌ها را بزنی و فرش قرمز هم پهن کنیم، تا حضرت تشریف بیاورند. اصلا این‌گونه نیست. اصلا قاعده‌اش این نیست. باید همه چیز درب و داغون شود، چلانده شود، پدرمان دربیاید، طوری که حوادث آن قدر سنگین است که بعضی می‌گفتند ما نمی‌دانیم دعا بکنیم که در آن زمان باشیم یا نباشیم. البته حوادث سنگین یعنی در محدوده استعداد. این را گفتم که نگویید این چه چیزی است که می‌خواهد بزند همه را بترکاند. این می‌شود مظهر اضلال الهی، نه هدایت الهی. خیر، این یعنی این که جامعه... اگر آن ابتلا را دارند از حضرت ابراهیم می‌گیرند یعنی این که رشد کرده که دارند این ابتلا را از او می‌گیرند. معنی‌اش این نیست که آن حد از رشدیافتگی را پیدا نکرده و می‌خواهند این ابتلا را از او بگیرند. سنگینی ابتلا و حوادث حضرت ابراهیم به این خاطر بوده که درخواست داشته و الحقنی بالصالحین. دو پیغمبر هستند که دعا کردند که الحقنی بالصالحین. خدا یکی را جواب مثبت داده، یکی را جواب نداده. حضرت یوسف را خدا جواب نداده که باشد یا نه. حضرت ابراهیم چون شیخ الانبیا بوده و چندین بار گفته الحقنی بالصالحین، خدا گفته و انه فی الاخرة لمن الصالحین. در آخرت، دنیا هم نه. مثلا در آخرت می‌شوند ۱۵ معصوم. یعنی آن رتبه، رتبه‌ای است که حضرت ابراهیم در آن طرف به عنوان تکامل برزخی پیدا می‌کند. حضرت یوسف را خدا جواب نمی‌دهد، در سوره یوسف دیده‌اید. می‌گوید و الحقنی بالصالحین، خدا جواب نمی‌دهد. حضرت ابراهیم که می‌-

گوید، خدا می گوید و انه فی الاخره لمن الصالحین. در آخرت قبول، ولی این جا نه. او می خواهد امام در آن رتبه شود. برای همین است که حضرت ابراهیم در کنار عرش قرار می گیرد، در کنار پیامبر.

این قاعده دیگری است که ما را آشنا می کند...

این یک آیه را هم با هم ببینیم. سوره مبارکه حج آیه ۴۷ و سوره سجده آیه ۵.

در آیات قرآن این گونه دارد: «و يستعجلونك بالعذاب و لن یخلف الله وعده و أن یوماً عند ربك، این که روز کش می آید و امر حضرت در یک شب تصحیح می شود، یعنی در یک شب ممکن است هزار حادثه ایجاد شود. در یک هفته ممکن است چه بشود. در یک ماه ممکن است چنین بشود. این به خاطر این است که به سمت ظهور، اساساً قاعده اش این است. لذا تصور نکنید که ما به سمت دنیا باید خیلی ردیف پیش برویم. بعضی می گویند حاج آقا حالا که فهمیدید که دولتتان نمی تواند کاری بکند، راه افتادید به این حرف ها که فکر نکنید درست می شود و از این خبرها هم نیست و از این حرف ها. واقعش حداقل خود من چنین قصدی ندارم. ولی تصور نکنید درست می شود. یعنی اساساً اصلاً قرار نیست این اتفاق بیفتد. قرار است پر از حادثه باشد. ممکن است انجام وظایف هم بکنیم، اما مدام حادثه پشت حادثه پیش آید. آن قدر حوادث کوبنده باید اتفاق بیفتد. و این یعنی این که ما وسعتمان زیاد شده است. در کمان زیاد شده است. این حوادث باید ایجاد شود. غربالگری های خدا همان طور که در قیامت باید انجام شود، این جا باید دانه بندی ها انجام شود. دانه بندی قبل از ظهور قرار است انجام شود. چون که ظهور توحید است. ظهور خودش یک پدیده ای است از جنس قیامت. لذا باید این اتفاقات در آن بیفتد. بایدی است. اگر حادثه سنگینی ایجاد نشود که این ها اتفاق نمی افتد. و باید ایجاد شود. کسی قرار نیست از خدا این چیزها را بخواهد. خدا خودش کار خودش را بلد است. ولی باید استعداد این حرف ها را در خودش داشته باشد. و این یوماً عند ربك كآلف سنه مما تعدون، یک روزش هزار سالی است که شما بشمارید. یعنی آنقدر حادثه هست، که وقتی کنار هم می گذارند می گویند این در قیامت چقدر طول می کشد؟ هزار سال، بلکه هزاران سال. مما تعدون آن این گونه است.»

باز مثل همین آیه را در سوره مبارکه سجده داریم. می‌خواهیم بگوییم این مما تعدون یعنی آن حادثه آن جایی... «یدبر الأمر من السماء الی الارض، تدبیر از آسمان به زمین است، ثم یعرج الیه، بعد عروج یعنی برعکس وقتی می‌خواهد معراج انجام شود، فی یوم کان مقداره الف سنهٔ مما تعدون. یعنی به حساب دنیوی شما بخواهید بشمارید هزار سال طول می‌کشد. ولی آن جا یوما هست، فی یوم دارد اتفاق می‌افتد. همین اتفاقات در آستانه ظهور انجام می‌شود. و این نشان از استعداد و وسع ما دارد که می‌توانیم چنین وزنه‌هایی را بزنیم.

فک کنم مقداری بحث عجیب بود.

یک نکته در سوالات: صالحین در داستان حضرت یونس، منظور آن صالحین نیست.